وصله‌های ناجور

نگاهی ویراستارانه به دو ترجمه از *برادران کارامازوف*

سمیه دل‌زنده‌روی
دانشگاه ولی‌عصر(عج) رفسنجان

یکی از مصائب ویراستاران این است که نمی‌توانند مثل بقیه راحت کتاب بخوانند. حتی وقتی که کتابی خوب نوشته یا ترجمه شده باشد، ذهنشان دائماً متوجه زیبایی کتاب شده و از مضمون کتاب غافل می‌مانند. اگر کتابی بد نوشته یا ترجمه شده باشد که کارشان ساخته است! نه‌تنها کتاب را به آخر نمی‌رسانند؛ بلکه موقع خواندن مرتب حرص هم می‌خورند؛ خواندن با اعمال شاقه. خزاعی‌فر (مترجم ۷۳، صص ۱۰۱تا۱۰۶) منشاء بسیاری از مشکلات ترجمه‌ها را شیوهٔ ترجمهٔ تحت‌اللفظی می‌داند و این شیوه را که «لفظزدگی» می‌نامد ام‌الفساد می‌شمارد. به‌اعتقاد خزاعی‌فر، برخی از این مشکلات از این قرارند:

۱. لفظزدگی ذهن مترجم را به تنبلی وامی‌دارد؛
۲. لفظزدگی ذهن‌های تربیت‌نشده را به کار ترجمه تحریص می‌کند؛
۳. لفظزدگی مانع از بازآفرینی سبک نویسنده می‌شود؛
۴. لفظزدگی زبان فارسی را ناتوان نشان می‌دهد و مانع از بروز توانایی‌ها و بسط خلاق قابلیت‌های فارسی می‌شود؛
۵. لفظزدگی از سودمندی ترجمه می‌کاهد؛
۶. لفظزدگی ظرایف معنایی، روابط معنایی درون متنی، تأکیدها و تقابل‌ها را ازمیان می‌برد.
۷. لفظزدگی انسجام زبانی، انسجام منطقی و انسجام روایی متن را مخدوش می‌کند.
۸. لفظزدگی از دقت در ترجمه می‌کاهد.
۹. لفظزدگی خواننده را عاصی می‌کند.
۱۰. لفظزدگی دهن‌کجی به دانایی است و توهین به زبان فارسی.

البته برخی مشکلات منشاء دیگری دارند. ازجمله تلقی و نگرش نادرست مترجم از مفهوم ترجمه یا مفهوم متن و یا زبان معیار. اتفاقاً مترجمی که در این مقاله قصد بررسی کارش را داریم جدا از اینکه درجاهای دشوار به شیوهٔ تحت‌اللفظی توسل می‌جوید و خلاقیت زبانی از خود نشان نمی‌دهد، به‌نظر می‌رسد، چنان‌که نمونهٔ کارش نشان می‌دهد، مبانی نظری‌اش دربارهٔ ترجمه و زبان فارسی معیار و متن نیز مخدوش است.

چندی پیش ترجمهٔ *برادران کارامازوف* به قلم مترجمی مشهور را به‌قصد خواندن داستان به دست گرفتم. خیلی زود فهمیدم که این از آن کتاب‌هاست که اگر بر زمین بگذاری دیگر نمی‌خواهی برش داری. ولی این بار به جای اینکه کتاب را کنار بگذارم، تصمیم گرفتم کار دیگری بکنم. کتاب را تا به آخر خواندم و در زیر برخی از جمله‌ها و تعبیرها که به نظرم عجیب می‌آمد خط کشیدم. در مرحلهٔ بعد، محض کنجکاوی، ترجمهٔ دیگری از *برادران کارامازوف* به قلم آقای احد علیقلیان را خریدم تا ببینم مترجمی دیگر آن جمله‌ها را چگونه ترجمه کرده است. متوجه شدم این دو مترجم از روی دو ترجمهٔ انگلیسی متفاوت ترجمه کرده‌اند. البته، در این مقاله قصد ندارم ترجمه را با متن اصلی مقابله کنم و صرفاً از منظر فارسی جمله‌های مترجم را بررسی می‌کنم. درخصوص ترجمهٔ آقای علیقلیان هم قصد داوری ندارم ولی معادل‌های پیشنهادی ایشان حداقل این امکان را فراهم می‌کند که ببینیم مقصود نویسنده چه بوده است. جمله‌هایی که زیر آنها خط کشیده‌ام بسیار زیاد است؛ در اینجا در هر بخش به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنم.

برای اینکه نمونه‌ها را بهتر عرضه کنم، آنها را دسته‌بندی کرده‌ام. البته این دسته‌ها گاه همپوشانی دارند ولی این دسته‌بندی این حُسن را دارد که می‌توان دربارهٔ هر دسته از مشکلات و منشاء آنها جداگانه صحبت کرد.

۱. استفادهٔ نابجا از تعبیرهای برگرفته از متون کهن ادب فارسی

متون کهن ادب فارسی ذخیرهٔ ارزشمند زبان فارسی است و هیچ‌کس با استفاده از واژه‌ها و تعبیرهای نغز و شیرین برگرفته از این متون در نوشتن متون امروزی مخالفتی ندارد. مسئله این است که این واژه‌ها و تعبیرها باید در جای درست استفاده شود و گرنه تأثیری نامطلوب می‌گذارد. در واقع این تعبیرها مثل وصله می‌ماند که بر جامهٔ متن امروزی دوخته می‌شود. اگر وصله درست انتخاب نشود و نابجا به‌کار برود پس استفاده از آنها چه فایده دارد؟ منظور از اینکه واژه یا تعبیر «بجا» به‌کار برود، این است که با حال و هوای داستان و گوینده تناسب داشته باشد

و خواننده بتواند آن را در بافت جدید، یعنی در زمان ومکان و فرهنگ جدید، بپذیرد. در زیر چند نمونه ذکر می‌شود.

ص۳۶. به درگاه بی‌بی دو عالم دعا می‌کرد.
علیقلیان: به درگاه مادر خدا برای او دعا می‌کرد.

ص۵۰. یکی از رهبانان پیر که به‌خاطر صوم و صمت پرآوازه بود.
علیقلیان: یکی از راهبان سالخورده که به خاموشی و روزه‌داری شگرف شهره بود.

ص۱۳۳. چه‌کار می‌کنی، در سر چه داری؟
علیقلیان: چه‌ت شده؟ چه‌ت شده؟

ص۴۷۳: به کجا چنین شتابان؟
علیقلیان: به کجا می‌شتابی؟

ص۴۸۸: با نیشخندی آمیخته به نوش به چشمان او دیده دوخت.
علیقلیان: با شادی ریشخندآمیزی به چشم‌های او نگریست.

ص۷۴۲: با صدای بلند به یکی از زن‌های کاسب، داخل یکی از دکه‌ها، آواز داد.
علیقلیان: با صدای بلند به یکی از زن‌های بازاری زیر سایبان گفت.

ص۵۶۷: همین‌جا باید گفته آید که او جوانی بود با خصلت نیرومند.
علیقلیان: راستی این را هم بگوییم که مرد جوان ترسو نبود.

ص۶۲۴: میتیا، بگذار برقصند، بازشان مدار .
علیقلیان: میتیا، بگذار برقصند، دخالت نکن.

ص۶۲۸: متوجه نشد که صدای زنگ بازایستاده است.
علیقلیان: متوجه قطع‌شدن صدای زنگ نشد.

ص۷۵۵: و در این بازی‌ها نوجوانان خودشان اصحاب شبیه‌اند.
علیقلیان: و اینجا جوان‌ها خودشان بازیگرند.

ص۸۹۸: آه! به ذروة اعتلا رسیده‌ام!
علیقلیان: آه، بسیاری از چیزهایی که دربارهٔ من گفته‌اند تهمت است!

ص۹۲۵: طرداً للباب.
علیقلیان: و مهم‌تر از همه‌چیز.

۲. نوشتن جمله‌هایی که حاوی تناقض یا ابهام است یا بین اجزای آن ارتباط منطقی برقرار نیست
چنین جمله‌هایی برای ویراستار حکم کابوس دارد چون باید دو کار انجام بدهد: اول اینکه به متن اصلی مراجعه کند تا مقصود نویسنده را دریابد. و دوم اینکه خودش جمله را دوباره ترجمه کند. خطای این نوع جمله‌ها معمولاً براثر ترجمهٔ تحت‌اللفظی و بی‌توجهی به ارتباط منطقی میان اجزای جمله ناشی می‌شود:

ص۳۹: از سر مهر به چشم نقطهٔ ضعف به خصوصیت او نگاه می‌کردند.
علیقلیان: آنها از این لحاظ با ترحم به او می‌نگریستند.

ص۴۸: تابوت حامل پیکر شهید جای خود را رها کرد.
علیقلیان: تابوت حامل جنازهٔ شهید از جا کنده شد.

ص۱۰۷: تنها به این دلیل که او نمایندهٔ یکی از دادوستدهای کوچک من است.
علیقلیان: همه‌اش هم به این دلیل که این مرد پیشکار من در یک کسب‌وکار کوچک بود.

ص۱۳۷: در برابر ارباب یا هر کسی که به تصادف از او بد می‌گفت.
علیقلیان: در برابر خود ارباب و همهٔ کسانی که ممکن بود پیش بیاید حرف بد یا سبکسرانه‌ای دربارهٔ او بزنند.

ص۱۴۹: بوته‌های کهن کشمش
علیقلیان: بوته‌های کهن‌سال انگور

ص۱۵۸: در هنگ پیاده‌نظام سروان بودم، اما همچنان تحت تعلیم بودم، مثل فردی مجرم.
علیقلیان: با اینکه در گردان پیاده ستوان بودم، باز مثل یک تبعیدی زیر نظر بودم.

ص۱۶۶: با احترام نظامی به خاک سپرده شد چون عمرش برای بازنشستگی کفاف نداده بود.
علیقلیان: با احترام نظامی به خاک سپرده شد چون هنوز حکم اخراجش نیامده بود.

ص۲۰۴: موضوع اغلب در دل آدمیان بر مبناهایی بسیار طبیعی‌تر تصمیم گرفته می‌شود.
علیقلیان: تکلیف مسئله در بیشتر اوقات در قلب آدم‌ها نه به‌هیچ‌روی براساس سزاواری بلکه به دلایلی یکسره متفاوت، دلایلی بسیار طبیعی‌تر، تعیین می‌شود.

ص۳۳۴: با این حال بهتر است از کودکان فراتر نرویم ــ هرچند که قضیهٔ مورد بحثم را تضعیف می‌کند.
علیقلیان: اما بهتر است از موضوع کودکان خارج نشویم. البته این به ضرر من است.

ص۴۸۹: اما به‌رغم واکنش‌ناپذیری مبهم وضعیت روحی‌اش و اندوهی که بر وجودش چیره شده بود چاره‌ای جز شگفتی از احساس تازه و غریب دلش نداشت.
علیقلیان: با این‌همه، به‌رغم همهٔ بیان‌ناپذیری مبهم وضعیت روحی و همهٔ غمی که بر دلش سنگینی می‌کرد باز به‌ناچار از احساس تازه و عجیبی که در دلش بیدار می‌شد حیرت کرد.

ص۵۶۱:روی صندوق نشسته برجای مانده بود به همان کیفیتی که میتیا به درون شتافته بود.
علیقلیان: روی همان صندوقی که هنگام ورود او نشسته بود نشست، و همان‌طور ماند.

ص۶۰۴: باز هم تمام اسکناس‌ها را از جیب بیرون آورد و یکی را به‌جای ده روبل برداشت.
علیقلیان: دوباره همهٔ پول را از جیبش درآورد و ده روبل پیدا کرد.

ص۶۱۸: چشمانش هم نمناک بود و ملاحت بی‌مزه‌ای داشت.
علیقلیان: چشمانش نمناک و گیرا بود.

ص۶۴۰: از خودش نظری بهتر از آنچه استعدادش تضمین می‌کرد، داشت.
علیقلیان: نسبت به خودش عقیده‌ای داشت تا حدی والاتر از آنچه از فضیلت‌های واقعی‌اش برمی‌آمد.

ص۶۵۸: لحنش، در قیاس با نسنجیده‌گویی نیکولای پارفنوویچ، تا اندازه‌ای سرد بود.
علیقلیان: گرچه لحنش در مقایسه با لحن پرشور نیکالای پارفنویچ قدری خشک بود،...

ص۶۶۷: گویا یکسره از یاد برده بودند که دراین‌باره متوجه معنای این کلمه بشوند.
علیقلیان: انگار که اصلاً هیچ تصوری از اهمیت این کلمه در اینجا نداشتند.

ص۷۱۳: از روی احساسات به اطلاع ایشان رسانید.
علیقلیان: شتابزده به او اعلام کرد.

ص۷۱۹: با حالتی سبعانه، انگار که از فرونشاندن خشمش خوشحال است غرید.
علیقلیان: ناگهان گویی خوشحال از اینکه عقدهٔ دلش را خالی می‌کند با تندی به میتیا پرخاش کرد.

ص۷۳۱: و با سری به یک‌سو روی دو پا راه می‌رود. اما کراسوتکین با غرور از زیر این زخم زبان درمی‌رفت.
علیقلیان: و سرش را مثل اسبی که کنار اسب‌های دیگر بسته‌اند تکان می‌دهد، اما کراسوتکین مغرورانه این اتهام را رد می‌کرد.

ص۸۵۱: اما در چشم چپ، که لوچ شده بود و انگار چیزی را به تلویح می‌گفت، اسمردیاکف خود را تغییرنیافته نشان می‌داد.

علیقلیان: اما چشم چپش، که لوچ بود و به‌نظر می‌رسید که به چیزی اشاره می‌کند، اسمردیاکوف سابق را لو می‌داد.

ص۸۵۲: اولاً می‌دانم که عوارض غش را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.
علیقلیان: اول از همه می‌دانم که غش‌کردن را نمی‌شود پیش‌بینی کرد.

ص۸۹۴: خلاصه تمام جلوه‌های آقامنشی در مقیاسی تنگ در میان بود.
علیقلیان: خلاصه، جلوهٔ برازندگی در عین تنگدستی بود.

ص۹۷۸: دلالت روشنفکرانهٔ این تشبیه مورد تحسین واقع شده بود.
علیقلیان: از تصویر لیبرالی او از درشکه‌های سه‌اسبهٔ روسی خوششان آمد.

ص۱۰۲۰: و به این ترتیب نشان نداد که مرتکب قتل شده است، چون به هیچ دلیل دیگری بازپس نمی‌آمد.
علیقلیان: و به این ترتیب گواهی داد که مرتکب این کار شیطانی شده است زیرا امکان نداشت که به هیچ دلیل، انگیزه یا احساس دیگری به درون باغ بپرد.

۳. آوردن تعبیرهایی که حاکی از عدم شناخت مترجم از ذخایر زبان فارسی است.

در چنین مواردی مترجم باید در ذخایر زبان فارسی جستجوکند و تعبیری معادل را بیابد و به‌کار ببرد. البته در مواردی که چنین تعبیراتی در فارسی وجود نداشته باشد، ترجمهٔ تحت‌اللفظی این تعبیرات هم همیشه جواب نمی‌دهد. ترکیب کلمه‌ها در هر تعبیر باید چنان باشد که فارسی جلوه کند؛ یعنی اهل زبان اگرچه آن تعبیر را قبلاً ندیده یا نشنیده باشند اما آن را بپذیرند.

ص۵۵: و به همه یا هیچ می‌خندید.
علیقلیان: و گاه اصلاً بی‌هیچ دلیلی می‌خندید.

ص۴۳: البته به صورت تنوع
علیقلیان: برای تنوع

ص۶۱: جزء به جزء این تشریفات بسیار رسمی و با نمود احساس، نه چون مراسم هرروزه، انجام شد.
علیقلیان: همهٔ این تشریفات با جدیت بسیار، به‌هیچ‌روی نه مانند آیین‌های هرروزه، بلکه با شوری خاص به‌جا آورده شد.

ص۵۶: و میوسف احتمالاً سی سال می‌شد که به کلیسا نرفته بود. و به دوروبر خودش با

کنجکاوی و آرامشی بدلی نگاه می‌کرد.
علیقلیان: و اما میوسوف، شاید سی سال می‌شد که هرگز به کلیسا نرفته بود. با نوعی کنجکاوی که از نوعی احساس آشنایی دروغین تهی نبود به دوروبر خود می‌نگریست.

ص۶۲: میوسف نگاهی گذرا به این محیط سراپا «قراردادی» انداخت
علیقلیان: میوسوف نگاهی گذرا به همهٔ این «جلوه‌های آیینی رسمی» انداخت.

ص۲۶۳: تمام این تردیدها و اندیشه‌ها در پهنهٔ ذهنش جست زد.
علیقلیان: همهٔ این تردیدها و ملاحظات بدین‌گونه به‌سرعت برق از ذهنش گذشت.

ص۷۲: چهره‌ای کوچک و فریبا داشت، بر اثر بیماری تا اندازه‌ای ریز اما پر از نشاط بود
علیقلیان: چهره‌اش کوچک و زیبا بود، اندکی تکیده از بیماری، اما شادان.

ص۱۰۰: در چهره‌اش چیز ناسالمی بود.
علیقلیان: چیزی بیمارگونه در چهره‌اش نمایان بود.

ص۱۰۰: زردی ناسالمی در رنگ گونه‌هایش بود.
علیقلیان: با گونه‌های فرورفته که نوعی رنگ‌پریدگی بیمارگونه در آنها هویدا بود.

ص۱۱۷: مرد خدایی دیوانه
علیقلیان: یک ابله مقدس

ص۱۳۱: اما هیجان به‌خودبسته‌اش چنان او را از جا برده بود که لحظه‌ای خودش هم تا حدی آن را باور کرد.
علیقلیان: اما چنان از اشک‌های دروغین خودش از خود بی‌خود شده بود که برای لحظه‌ای خودش هم تقریباً باورش شد.

ص۱۵۶: زندگی وحشیانه
علیقلیان: زندگی بی‌بندوبار

ص۴۲: دهانی دراز و شرزه
علیقلیان: دهانی گشاد و درنده و شهوت‌باره

ص۲۷۸:خودش را در کلبه‌ای یافت، هرچند بزرگ بود، انباشته از انواع و اقسام متعلقات خانه‌داری بود
علیقلیان: خود را در اتاقی یافت نسبتاً جادار اما انباشته از آدم و همه‌جور اثاث منزل

ص ۲۷۸ ـ نگاهی از پرس‌وجوی شگفت‌آمیز و درعین‌حال غرور والا.
علیقلیان: نگاهی سخت پرسش‌گرانه و درعین‌حال بسیار نخوت‌آمیز.

ص۲۸۹: پسرمدرسه‌ای‌ها نژاد بی‌رحمی هستند.
علیقلیان: بچه‌مدرسه‌ای‌ها آدم‌های بی‌رحمی هستند.

ص۲۹۲: با احساسی از پاییز، تاریک روشن فرامی‌رسید.
علیقلیان: هوا پاییزی بود و دیگر داشت تاریک می‌شد.

ص۲۹۳: هیچ‌چیز نمی‌توانست دورتر از قبول این یاری به رؤیایش باشد
علیقلیان: حتی به خواب هم نمی‌دید کسی کمکش کند، چه رسد به مبلغی چنین هنگفت.

ص۲۹۹: [عنوان کتاب پنجم] بر و با
علیقلیان: موافق و مخالف

ص۳۳۹: از بدبختی دیوصفت و ناشایست، جریان به دادگاه کشانده می‌شود.
علیقلیان: تصادفی بیجا و شیطانی موضوع را به دادگاه می‌کشاند.

ص۳۶۴: اشک‌های قصاص‌نشده
علیقلیان: اشک‌های نامأجور

ص۴ـ۳۶۳: در حقیقت برای گرفتن آن از دست‌های ما بیش از خود نان شاکر خواهند بود.
علیقلیان: در حقیقت آنان بیش از خود نان از گرفتن آن از دست ما شادمان خواهند بود.

ص۳۸۳: و اتاقها را می‌گردد تا ببیند او دزدانه از دست او گریخته است.
علیقلیان: اتاق‌ها را می‌گردد تا ببیند این زن دزدکی از کنارش رد نشده و داخل نیامده باشد.

ص۴۱۷: در ذهنم جستن کرد.
علیقلیان: ناگهان از ذهنم گذشت.

ص۴۱۷: بدین‌سان، در میان بالش، بی‌توجه به گذر زمان، دراز کشیدم.
علیقلیان: روی تختم پهن شدم، صورتم فرورفته در بالش.

ص۴۱۹: چون تنها پس از رویاروشدن با تیراندازی او در فاصلهٔ دوازده‌قدمی است که سخنانم برای او شایان اهمیت تواند بود [در تب‌وتاب دوئل].
علیقلیان: چون فقط حالا که از دوازده‌قدمی در برابر گلوله‌ی او ایستادم حرف‌هایم ممکن است معنایی برای او داشته باشد.

ص۴۳۲: دور از نگریستن از سر کنجکاوی و جسورانه به او، می‌ترسیدم اصلاً نگاهش کنم.
علیقلیان: با این‌همه نه‌تنها از نگاه به او با کنجکاوی بی‌معنی می‌ترسیدم، حتی می‌ترسیدم گذرا نگاهش کنم.

ص۴۴۴: سماور را دم کرد.
علیقلیان: سماور را آتش کرد.

ص۴۴۵: لذات ستمباره
علیقلیان: لذات ظالمانه

ص۴۶۴: مرد خدای دیوانه‌ای
علیقلیان: ابلهی مقدس

ص۴۹۰: با حالتی رویاآمیز لبخند زد.
علیقلیان: لبخند معنی‌داری زد.

ص۵۳۰: در معرض دشمن‌رویی شدید
علیقلیان: پر از نفرت بیمارگونه

ص۵۸۶: از میان تاریکی کم‌رنگ شب، انبوهی یکدست سیاه ساختمان‌ها، که گویی بر دشتی فراخ افکنده شده‌اند، قامت افراشت.
علیقلیان: در تاریکی پریده‌رنگ شب ناگهان تودهٔ سیاه به‌هم‌فشردهٔ ساختمان‌های گسترده در فضایی پهناور پدیدار شد.

ص۵۹۰: آندری [درشکه‌چی]: از گفتار احمقانه‌ام درگذرید.
علیقلیان: حرف‌های احمقانهٔ من را ببخشید.

ص۵۹۲: پیدا بود که در میان حاضران او را به‌صورت مهم‌ترین شخص گرفته است.
علیقلیان: پیدا بود که او را مهم‌ترین شخص حاضر به‌شمار می‌آورد.

ص۵۶۱: فنیا [کلفت] که از ترس قالب تهی کرده بود، قات‌قات‌کنان گفت:
علیقلیان: فنیا که تا حد مرگ ترسیده بود به حرف آمد:

ص۶۱۳: همه نوع آدم دست به آمدن به داخل اتاق زده بودند.
علیقلیان: مهمانان ناخوانده برای تماشا آمدند.

ص۶۱۴: میتیا واداشته بود برای دخترها شکلات درست کنند.

علیقلیان: میتیا برای همهٔ دخترها سفارش شکلات داغ داد.

ص۶۲۱: خمیده به پیش، با سر و بازوانش روی تختخوابی دم دست، به تلخی می‌گریست.
علیقلیان: روی صندوق نشسته بود، سر و بازوانش خمیده بر تخت کنارش، سخت گریان.

ص۶۲۱: جانم بی‌حس بود.
علیقلیان: جانم فسرده بود.

ص۶۵۰: در یک دقیقه زندگی نو، دل نو، به من داده‌اید.
علیقلیان: چطور مرا به زندگی بازگرداندید، چطور در یک لحظه دوباره زنده‌ام کردید.

ص۶۸۷: او را با آن [دسته هاون] مواجه کن.
علیقلیان: نشانش بده.

ص۷۱۵: ناگهان این واقعیت نظرش را گرفت که بالشی زیر سر دارد.
علیقلیان: ناگهان تعجب کرد زیر سرش بالشی است.

ص۷۱۹: ناشیانه نشست.
علیقلیان: به سنگینی نشست.

ص۷۲۴: در تسلط داشتن بر او تا اندازه‌ای خودکامه بود.
علیقلیان: حتی موفق شد مادرش را به تسلیم وادارد و کمابیش مستبدانه با او رفتار می‌کرد.

ص۷۲۸: روز بعد کولیا به «بی‌احساس» بودن همیشگی بیدار شد.
علیقلیان: روز بعد کولیا از خواب برخاست، «بی‌احساس» همچون همیشه.

ص۷۶۲: ناگهان این سؤال را به او شلیک کرد.
علیقلیان: ناگهان این سؤال مثل آوار بر سرش خراب شد.

ص۷۹۱: ماکسیمف، نیمه‌دراز، روی آن خوابیده بود.
علیقلیان: ماکسیموف... روی آن لم داده بود.

ص۷۹۲: همچنان به غذا دادن و رختخواب انداختن او روی کاناپه ادامه دادند.
علیقلیان: همچنان به او غذا می‌دادند و رختخوابش را روی نیمکت راحتی پهن می‌کردند.

ص۸۲۸: به‌منظور تعیین این سؤال
علیقلیان: برای حل این مسئله

ص۸۴۲: او در آن لحظه به‌نظرش مخصوصاً زیبا آمده بود.

علیقلیان: در آن لحظه در نظرش بی‌اندازه زیبا آمده بود.

ص۸۵۰: حتی موفق شد که طی نخستین دیدارشان به ایوان فیودوروویچ بد بگوید.
علیقلیان: در نخستین دیدارش با ایوان فیودورویچ حتی به او اهانت کرد.

ص۸۶۶: در آن زمان... برداشتم یادم هست.
علیقلیان: آن موقع... یادم هست چه احساسی داشتم.

ص۷ـ۸۶۶: به شیوه‌ای دوستانه گفتهٔ احمقانهٔ مرا به‌جای آوردید و رفتید
علیقلیان: با کمال میل همه‌چیز را دقیقاً طبق حرف نسبتاً احمقانهٔ من انجام دادید و رفتید.

ص۸۷۱: تا آن صحنهٔ آخر آمده از پیش
علیقلیان: تا همان آخرین صحنه در خانه‌ی کاترینا ایوانونا، که پیشتر شرح دادیم.

ص۸۷۳: باد سوزناک و خشکی که اوایل آن روز صبح در وزیدن آمده بود.
علیقلیان: بادی خشک و سوزان بلند شد، مثل صبح زود همان روز.

ص۸۸۶: ایوان فیودوروویچ که گویا باز هم در کار حیران‌شدن می‌نمود.
علیقلیان: ایوان فیودورویچ انگار داشت دوباره سردرگم می‌شد.

ص۸۹۲: در کار آن بود که به خواب رود.
علیقلیان: کم‌کم داشت خوابش می‌برد.

ص۹۰۶: روح یونس نبی، که سه شبانه‌روز در شکم ماهی مک زد.
علیقلیان: روح یونس پیامبر که در شکم نهنگ سه روز و سه شب بغ کرده بود.

ص۹۱۴: مفهوم قدیمی جهان.
علیقلیان: جهان‌بینی کهن.

ص۹۲۰: ایوان با لرزه‌ای از رنج
علیقلیان: ایوان لرزان از خشم

ص۹۲۳: این اندیشه در پهنهٔ سر آلیوشا، که بر بالش نهاده بود، شناور شد.
علیقلیان: این فکر از ذهن آلیوشا که اکنون سر به بالش گذاشته بود گذشت.

ص۹۴۳: مورد کیفرخواهی غیرقابل تکذیب است و دم‌به‌دم مستأصل‌کننده‌تر می‌شود.
علیقلیان: اتهام، که بیشتر و حتی فاجعه‌بارتر می‌شد، انکارناپذیر است.

ص۹۵۵: در آن لحظه مخصوصاً زیبا می‌نمود.

علیقلیان: در آن لحظه بسیار زیبا به‌نظر می‌رسید.

ص۹۶۲: با نوعی نفرت که نشان‌دارتر و نشان‌دارتر می‌شد.
علیقلیان: با نوعی بیزاری، که هر دم بیش‌تر می‌شد.

ص۹۸۴: آنها فراخ‌اند، به فراخنای ننه روسیه؛ همه‌چیز را در خود جای می‌دهند و متحملش می‌شوند.
علیقلیان: ما وسعت مشرب داریم، به وسعت کل مام وطن‌مان روسیه، ما همه‌چیز را در خود جای می‌دهیم و با همه‌چیز می‌سازیم!

ص۱۰۲۸: بلی، او حس شرافت دارد، با تصدیق به اینکه جابه‌جا شده است.
علیقلیان: نه، حس شرافت دارد، گیریم نابه‌جا.

ص۱۰۴۱: سهم بدهکاریهای پرداخت‌نشده‌اش را می‌خرید تا به زندانش بیندازد
علیقلیان: و سفته‌هایش را می‌خرد تا او را به زندان بیندازد.

چنانکه موارد فوق نشان می‌دهد، اگر ذخایر زبان فارسی که حکم گنجینه‌ای ارزشمند برای مترجم دارند، درست به‌کار نروند به متن آسیب می‌رسانند یا، دست‌کم در متون ادبی جدی، خواننده را دچار شوک فرهنگی کرده به دنیای دیگری پرتاب می‌کنند. آنچه حتی مهم‌تر از استفادهٔ درست از گنجینهٔ زبان فارسی است این است که بتوانیم با پرهیز از لفظ‌زدگی و با نوشتن جمله‌های روشن و سالم و خالی از تناقض و ابهام، مانع سردرگمی خواننده در درک معنای متن و منظور نویسنده بشویم.